

فصل سی و هفتم - عرفان گرایان

سهراب سپهری که در نخستین دوره شعر نوی نیمایی جزء «جویندگان» محسوب میشود و در دومین دوره این شعر، مکتب «تصویرسازان» را پایه می گذارد، در سومین دوره شعر نوی نیمایی به ایده‌هایی که در مقدمه‌ی کتاب «آوار آفتاب» از آنها سخن گفته بود تحقیق می‌بخشد و مکتب «عرفان گرایان» را بوجود می‌آورد.

سپهری هرچند از همان زمان که «تصویرسازی» پیشه کرد این گرایش‌های فکری را نشان داده و از اینگونه اندیشه سخن گفته بود، لکن در آن دوره بیشتر تمرین‌های او صرف پیدا کردن راهی برای بیان و زبان شعریش شد و تنها در این دوره سوم است که او با تسلط کامل بر آن زبان، اندیشه‌های خویش را بر اکتی بشعر درمی‌آورد.

می‌توان گفت که این زبانی خاص او نیست، چرا که در کنار او اشعار زیادی از فروغ فرخزاد و سیاوش کسری را به همین زبان می‌توانیم یافت و یا حتی می‌توان شعر رضا پراهنی را نمونه‌ای از شکل مبتذل و منحط همین زبان دانست

و این اواخر جعفر کوش آبادی را نیز در راه بکار بردن همین زبان می‌یابیم .
لذا می‌توانیم گفت که مشخصه مکتب «عرفان گرایان» زبانی نیست که سپهری
در دوره سوم شعر نو نیمائی بکار می‌گیرد ، بلکه این مشخصه را باید در
محتوی و اندیشه‌ی حاکم بر شعر سپهری جستجو کرد .

۶

کتاب سپهری در این مکتب تازه «حجم سبز» (۱) نام دارد . اما او
پیش از آن قسمتی از یک منظومه‌ی بلند را بنام «صدای پای آب» در مجله‌ی
«آرش» بچاپ رسانده است که بهمین مکتب مربوط می‌شود . (۲)
در این دوره بسیاری از نویسندگان سهراب سپهری را بایداله رؤیائی،
که بیشتر رو بسوی «شکل» شعر دارد، مقایسه کرده‌اند . عبدالعلی دستغیب
می‌نویسد :

«سپهری از شاعران انگشت‌شماری ست که در شعر امروز با پیروی از راه
ترقی جو یا نهی «نیما» ظاهر شده‌اند و پیام و سخنی برای گفتن و سرودن دارند...
در آشفته بازار شعر امروز، فرصتی بدست فرمالیست‌ها (= شکل‌گرایان) و
ناآشنایان بزبان فارسی (۳) افتاده که حرفهای معمولی و گاه بدون معنی خود
را در قالب‌های عجیب و غریب ارائه دهند و نام آنرا نوپروازی نهند . (اما)
سپهری و چند تن دیگر، پیش از آنکه قلم به صفحه‌ی کاغذ بزنند، در ذهن و قلب خود
سخنی دارند و شور این سخن است که بصورت‌های متفاوت و با جلوه‌های گوناگون
در شعرهائی راستین بیا عرضه می‌شود...» (۴)

- ۱- سهراب سپهری - «حجم سبز» - انتشارات روزن - ۱۳۴۶
- ۲- سهراب سپهری - «صدای پای آب» - مجله‌ی آرش - شماره‌ی سوم -
دوره‌ی دوم - (شماره‌ی مسلسل ۱۰) - آبان ۱۳۴۴ - ص ۴۷
- ۳ - منظور دستغیب از این شاعران کسانی ست که به «موج‌نوی شعر»
پیوسته‌اند و ما این نکته را در فصول بعد توضیح خواهیم داد .
- ۴- عبدالعلی دستغیب - «درباره‌ی شعر سهراب سپهری» - مجله‌ی فردوسی -

شماره‌ی ۸۵۴ - ویژه‌ی سیزدهم نوروز ۱۳۴۷ - ص ۳۱

۳

ورضا براهنی درست خلاف این نظر را دارد :

« در صدی نود و نه اشعار سپهری تصاویر، مثل سازهای موسیقی ایرانی،
بموازات یکدیگر حرکت می‌کنند... (و) از لحاظ شکل ذهنی سازنده‌ی جهانی
یکپارچه که بر آن تشکلی همه‌جانبه حاکم باشد نیستند . شعر سپهری مثل امضای
پای تابلوهای نقاشی است: زیبا ، مینیاتوری و جالب ، آری فقط جالب است ..
ولی تصویری که رو باین شکل ذهنی شعر (مثلا در قطعه‌ی «سکوت» از کتاب «شعرهای
دریائی») به دست می‌دهد آنچنان مستحکم و منسجم است که با کمی تعمق می‌توان
حدود همکاری نزدیک تمام تصاویر را تعیین کرد و کمال شکل ذهنی شعر را
ستود .» (۱)

۶

بهر حال برای آشنائی با این مکتب جدید که در کنار مکتب «نوآوران» و «شکل
گرایان» بوجود آمده است باید با اندیشه‌ی سپهری آشنا شد . عبدالعلی دستغیب
در این مورد می‌نویسد :

«سپهری در آوار آفتاب (کتاب قبلی خود) در زمان به تماشای «تو»
میرود . این «تو» کیست؟ ... آنطور که شعر «نشانی» در «حجم سبز» (آخرین
کتاب او) میگوید، این خدای دست نیافتنی جستجو شدنی و حس شدنی ست
(که) در تنهائی باید جستجو شود ... همان ایده‌ی شرقی درباره‌ی این چیز
یگانه و در همه جا رسوخ کننده ، بر روح شعرهای سپهری حاکم است . بویژه
تأثیر «اوپانیشاد» و سایه‌ی متن‌های فلسفی چین و هند - که در آوار آفتاب محسوس
است . آنطور که متن‌های «اوپانیشاد» میگوید بوسیله‌ی دانش به روان جهان
Atman نمی‌توان رسید . بگفته‌ی عارفان خودمان :

۱- رضا براهنی - «شکل خوب و شکل بد در شعر امروز» - مجله‌ی فردوسی -

شماره‌ی ۸۴۶ - بهمن ۱۳۴۶ - ص ۲۷

انسان باید بدرون خود بنگرد، نه به بیرون از خود ... انسان از اندیشه‌های ناپاک... دور می‌گردد و سپس هستی خود و اوقیانوس عظیم «جان» را که «خود» جزئی از آنست احساس می‌کند و بدین ترتیب جزء در کل «محو» میشود. بگفته‌ی «فریدالدین عطار» در «الهی‌نامه»:

تو می‌خواهد ز تو در هر دو عالم

ز تو گوید به تو راز او دمام

تو می‌خواهد ز تو تا راز بیند

ترا در گنج جان او باز بیند...» (۱)

©

ورضا براهنی میگوید:

«در این برج عاج تقدس و صفا، و بر روی این جزیره‌ی متروک اشراق و استحاله، سپهری همه چیز را «خوب» می‌بیند و در گستره‌ی این نیکی مطلق- این نیکی بودائی- برای آن که بتواند از زبان اشیائی حرف بزند که ابدی‌ترین مصالح و مواد خام شاعرانه هستند، گاهی حتی خود را به حماقت، جنون عمدی، و ساده لوحی اختیاری می‌زند. کودکانه بدنبال حالاتی می‌گردد که در آن انسان بال درمی‌آورد و به پرواز درمی‌آید و از فضائی اثیری استنشاق می‌کند که در آن همه چیز ملایم و پاک و بی‌خدشه و شائبه است. در این جزیره‌ی متروک به جای آنکه سپهری مثل بعضی‌ها (مثلا نصرت رحمانی) تبدیل به غول یک چشمی شده باشد و زندگی را «کشیف» ببیند، بدل به یک موجود غیر واقعی یک چشم دیگر، یک فرشته‌ی یک چشم بی‌وزن که از هوا، آسمان، یا آب سر در آورده میشود...» (۲)

۱- عبدالعلی دستغیب - همان مقاله .

۲- رضا براهنی - «آشنائی بایک بچه بودای اشرافی» - مجله‌ی فردوسی -

۶

و همین نکته است که سپهری را، در این دوره - همچون یداله رویائی - مورد حمله و در مضان اتهام قرار میدهد. حتی نادر نادرپور می‌نویسد:

«من هر بار که یکی از اشعار سپهری را می‌خوانم، از خودم می‌پرسم: چگونه در این زمانه، می‌توان اینقدر آرام و خرسند و خوشبین بود؟» (۱)

۱- نادر نادرپور - «تحلیل و بررسی شاعران معاصر - مصاحبه» - مجله‌ی